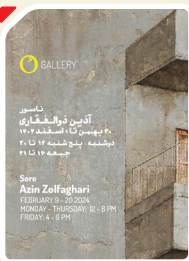




## انسان‌هایی هنوز خلق نشده

علی صادقی/نمایشگاه انفرادی

نمایشگاه انفرادی علی صادقی از ۲۰ بهمن‌ماه تا اول اسفندماه ۱۴۰۲، در گالری آپار جاست، در بیانیه این نمایشگاه آمده است: «تضادهای رنگی و استفاده از رنگ‌های تند، بیان غالب آثار این مجموعه است. این عوامل در ترکیب با یکدیگر فرم‌هایی را ساخته‌اند مابین انتزاع و رئالیسم، مزی که به وسیله ادغام خط و رنگ به گونه‌ای درهم شکسته که تشخیص شکل آشنا و ناآشنا را دشوار می‌کند. این در حالی است که این عبور از مورد آشنا، کماکان ناآشنایی با اشکال قابل شناسایی و ملموس برای بیننده خلق می‌کند. فیگورها در آثار صادقی در فضایی خنثی، پس‌زمینه‌ای که از هر عنصر معنابخشی خالی شده، در خلأ وهم‌آلود و رویاگونی دچار استحاله شده‌اند؛ شبه‌انسان‌هایی هستند که هنوز خلق نشده‌اند یا انسان‌هایی در حال تغییر شکل. نه فقط آنچه شکلی انسانی دارد که شخصیت‌های دیگر آثار صادقی نیز دور از چنین وضعیتی نیستند.»



## وجه فردی و جمعی مفهوم خانه

آذین ذوالفقاری/نمایشگاه انفرادی

نمایشگاه انفرادی «ناسور»، با آثاری از آذین ذوالفقاری از ۲۰ بهمن‌ماه تا اول اسفندماه ۱۴۰۲ در گالری آپار (طبقه ۲) برپاست. در بیانیه این نمایشگاه آمده است: «ترک‌ها و فرسودگی‌ها به‌مثابه شواهدی از ویرانی و گاه مانند علامتی از میل فرط به خودویرانگری، در تن خانه‌های آذین ذوالفقاری رخنه کرده‌اند. او در نمایش «ناسور» هراسان از آوارگی، برای التیام موقت زخم‌های آن زوال تنانه، وطن و خانه‌ای می‌سازد. خراشیدگی‌ها و ساییدگی‌های آثار پیشین‌اش، حالا به دمل‌هایی چرکین تبدیل می‌شوند که سر باز کرده‌اند. او در ادامه مجموعه‌های «تراکم» و «دچار» که درگیری‌های فرمی و تقاشانه در آن‌ها به‌شکل پرسپکتیوهای پیچیده و تلافی سطوح خودنمایی می‌کند، این بار با دقیق‌تر شدن در متن، وجه فردی و جمعی مفهوم «خانه» به‌معنای بدن انسان یا فضایی در اجتماع را با خشونتی مهارنشده در مرز هستی و نبیستی به‌تصویر می‌کشد.



## نمایشگاه گروهی نقاشی و مجسمه

ویتامین ۵/نمایشگاه گروهی

«ویتامین ۵»، نام نمایشگاهی گروهی است که از ۲۰ بهمن‌ماه تا اسفندماه ۱۴۰۲ در گالری سیحون برپاست. هنرمندان این نمایشگاه شامل نسیم ابوالقاسم، محسن احمدوند، رضا افسری، سارا راه‌انجام، میلان زنبلی، بهیجوسالار محمدی، نسیم شاپوری آذر، گلبرگ شعبانی، ونوشه شکری، صفیه فدایی، فروغ فروزنده، نیلوفر کسبی، گلناز لواسانی، منصور نصرت‌نظامی، سینا نیبری، حمید هادی نژاد و حوریه هاشمی است. نمایشگاه گروهی نقاشی و مجسمه «ویتامین ۵»، به کوشش منصور نصرت‌نظامی برپا شده است. گالری سیحون در سال ۱۳۴۵ توسط معصومه سیحون با یاری همسرش، هوشنگ سیحون بنیان‌نهاد شد. این گالری یکی از اولین نگارخانه‌های هنری ایران است و قدیمی‌ترین گالری هنری فعال در ایران به‌شمار می‌آید.

## نگاه منتقد / ۳

# اختتامیه یا خاتمه سینمای ایران

در حاشیه چهل و دومین جشنواره فیلم فجر



رضا صائمی  
منتقد سینما

اگر جشنواره فیلم فجر را به‌مثابه بزرگترین رخداد سینمایی سال بدانیم، مراسم اختتامیه آن، یترین و چشم‌اندازی کلی، قرار است شمایلی و تصویر نهایی وضع موجود سینمای ایران را بازتاب دهد. براین اساس آنچه در قاب اختتامیه جشنواره چهل و دوم به نمایش درآید، تراژیک‌ترین تصویری بود که می‌توان از سینمای امروز ایران ارائه کرد. این نه اختتامیه جشنواره فیلم فجر که مجلس ختم سینمای ایران بود، سینمایی چنان زوار دررفته و زوال یافته که اگزوتیک بودن آن را می‌توان در دل جمعی غریبه با سینما دانست که در این مراسم محفلی جمع کرده بودند. مراسمی سینمایی که چهره‌های غریبه آن بیش از چهره‌های آشنا باشد، یعنی سینمایی که به‌دست بیگانگان افتاده. بیگانه با سینما که از سیاست آمدند تا سوداگرانه بر جای خالی بزرگان سینما تکیه بزنند و پز عالی بدهند و پوزیشن سینماگر بگیرند. سایه سنگین سیاست و گفتمان خاصی از آن، چنان بر مراسم حاکم بود که حرف‌های سخنران‌های مجالس یا به‌دکلمه‌های شعاری سر صف مدرسه شبیه بود یا به بیانیه‌خوانی و قرائت مانیفست یک میتینگ سیاسی. به‌ویژه صحبت‌های وزیر ارشاد که بیش از دیگران اگر چه و اغراق شده بود چنان تصویری از سینمای اکنون ایران ارائه می‌داد که گویی دوران طلایی این سینما در حال تجربه کردن است. در حالی که بسیاری از سینماگران در یک‌سال گذشته بیکار یا ممنوع از کار شدند و سینما در آستانه ورشکستگی اقتصادی قرار گرفته که با نفس مصنوعی زنده مانده، وزیر فرهنگ در اختتامیه جشنواره می‌گوید: «خانواده فرهنگ و هنر پُررُوق‌ترین دوره خود را تجربه کرد. از ابتدای سال تا به امروز هیچ روزی در سال بر اصحاب فرهنگ و هنر سپری نشد، مگر اینکه یک رویداد باشکوه را تجربه کردند.» حتی برخی از سینماگرانی که در این مراسم حضور داشتند و در قاب دوربین نمایان بودند، با چهره‌ای متعجب و به‌ترتیب به این سخنان گوش می‌دادند. در حالی که اختتامیه جشنواره فجر مثل آثار شرکت‌کننده در جشنواره خالی از اسم‌های بزرگ و پیشکسوتان سینما بود و یکی از کم‌مق‌ترین جشنواره‌های فیلم برگزار شد، وزیر ارشاد می‌گوید: «حضور پُررُوق پیشکسوتان، فیلم‌اولی‌ها... روزها و شب‌های باشکوهی را برای جامعه ایرانی رقم زد. جشنواره فیلم فجر امسال در همه استان‌ها برگزار شد و مفاخر بزرگ ایران مورد تجلیل قرار گرفتند.» گویی سیاست‌گذاران سینمایی گمان می‌کنند راه حل دردم‌زمن سینمای ایران، گفتاردرمانی است. از آن سو، محمد خزاعی؛ رئیس سازمان سینمایی در این سخنرانی، یکی از دستاوردهای سازمان متبوع خود در سال‌های اخیر را رخت بر بستن «سیاه‌نمایی و ناامیدی» از سینمای ایران دانست. این در حالی است که نوبیدی در میان سینماگران به جایی رسیده که شاهد خودکشی کارگردانی مثل کیومرث پوراحمد در سن ۷۳ سالگی بودیم و بسیاری از سینماگران و اهل هنر دست به مهاجرت زده‌اند. او در حالی با شور و هیجان سخنرانی می‌کرد که دعای تحویل سال را با غلط خواند! حال پرسش این است که رئیس سازمان سینمایی که دعای تحویل سال را از روی متن هم غلط می‌خواند چطور می‌تواند مدعی تحول در ساختار مفلوک و مسدود سینمایی ایران شود؟ خزاعی در حالی از بهار سینمای ایران حرف می‌زند که هیچ‌گاه سینمای ایران در چنین خزانگی قرار نگرفته بود. کافی است تنها در چند فریم و قاب کوتاه، اختتامیه جشنواره‌های فیلم فجر سال‌های پیش را با جشنواره امسال مقایسه کنید تا که‌رونتقی و بی‌مقی آن را در حس‌وحال حاکم بر مراسم درک کنید. خزاعی در حالی نام مهرجویی را بر زبان آورد که او همواره به‌ویژه در اواخر عمرش از حضور اشباحی در وزارت ارشاد شکایت داشت که فیلم‌هایش را قلع‌وقمع می‌کنند. جوایز و سیم‌رغ‌های پراکنده‌ای که در اختتامیه امسال توزیع شد بر اوج تقویت سینمای ارگانی خبر می‌دهد که حاصلش حذف سلیقه‌های متنوع و روایت‌هایی است که ذیل بر چسب دگراندیشی و غیر خودی بودن، سینمای ایران را به پایگاه تصویری یک گفتمان سیاسی مسلط تبدیل کرده که حاصلش نابودی سینمای مستقل و غیردولتی است. مهم نیست که گوشه و کنار این جوایز و سیم‌رغ‌ها بر برخی نام‌های معتبر مثل مجید انتظامی و محمود کلاری هم بود، مهم استعلائی گفتمان و جریان است که به سینمای ارگانی و فیلم‌های سفارشی گره می‌خورد و یک انحصارطلبی کم‌سابقه را در قلمرو تولید فیلم فراهم کرده است. چنانکه دریافت مجوز ساخت فیلم‌های اجتماعی در گرو حضور اجباری در جشنواره فیلم است و این یعنی پایان رئالیسم و واقع‌گرایی در سینمای ایران؛ یعنی تبدیل و تقلیل جشنواره به نهاد قدرتی که الگوی مطلوب خود را بر فیلمسازان تحمیل کردن. سینمایی که نه آینه جامعه که اجرای آیین‌نامه‌های سازمان سینمایی شود نامش سینما نیست؛ پروپاگانداست. آنچه در اختتامیه جشنواره چهل و دوم دیدیم، مجلس ختمی بود که گواهی مرگ سینمای ایران را صادر کرد. سینمایی که عزتی دارد اما دیگر عزت ندارد.

برای دوستداران سینما این مصادره شدن جشنواره‌ی فیلم فجر فقط برای یک عده‌ی خاص سخت و سنگین است اما واقعیت اینجاست که دیگر جشنواره معنایش را کامل از دست داده است. حتی اگران سینمایی هم دیگر معنایی ندارد. اگرانی که دقیقاً از همان منطق جشنواره پیروی می‌کنند. فیلم‌های مهم سانس‌های محدود دارند و دیده نمی‌شوند و کم‌دی‌ها، با کمترین کیفیت و مبتذل‌ترین شوخی‌ها منجی سینماها شده‌اند که چراغ سالن و نه سینما روشن بماند. ما بازی را در همه‌ی عرصه‌ها به ابتذال باخته‌ایم. چه در جشنواره و چه در ارگان. این جشنواره‌ی نیست که عاشقان سینما برایش صف بکشند و منتقدان جدی و حساسی در روزنامه‌ها و مجله‌های مهم از آن بنویسند. جشنواره‌ای نیست که مخاطب دنبال این باشد که منتقدان درباره‌ی فلان فیلمش چه گفته‌اند. این یک دوره‌ی برای یک قبیله شده که به‌رسم عادت برگزار می‌شود و دیگر هیچ تأثیری نه بر معادلات سینمایی و نه بر مردم ندارد. اختتامیه جشنواره فجر امسال را یک‌بار دیگر ببینید. حرف‌ها را بشنویید. انگار سنگی بر گوری.

و می‌گوید که اینان هم با حمایت نهادهای دولتی فیلم ساخته‌اند.

فارغ از صحت ادعای ایشان در این باره و تفاوت کانون پرورش فکری با نهادهایی که این روزها در حوزه فیلمسازی فعالیت می‌کنند، در کلام جناب مدیر یک پیش‌فرض وجود دارد، اینکه بزرگان سینما یعنی آنان که نام برد و سینما یعنی آثار آنها. حال سوال این است که مسیر شما خزاعی و جشنواره‌ای که برگزار کردید به‌عنوان مهم‌ترین دستاورد سیاست‌های شما چه ربطی به سینمای این بزرگان دارد؟ بزرگانی که شما نامشان را برای اعتبار بخشیدن به عملی خرج می‌کنید. آنچه شما از سینما درک می‌کنید و مطلوب شما است چه نسبتی با سینمای کیارستمی دارد؟ یا اگر بیضایی را شما به عنوان یک نام اعتباردار می‌شناسید به‌عنوان مدیر ارشد سینمایی کشور چه گامی برای مهیا کردن فضای کاری او در ایران انجام داده‌اید؟ در واقع این تناقض‌ها برای آذهان سوالات متعددی ایجاد می‌کند. اینکه اگر نام‌ها را اعتباردار می‌دانید سیاست‌ها و مدیریت‌تان چه نسبتی با آن نام‌ها دارد و اگر آنها را معتبر نمی‌دانید چرا جایی که می‌خواهید به عمل خودتان اعتبار دهید از آن نام‌ها استفاده می‌کنید. در واقع اینجاست که به قول مولانا سر سخن خانه هویدا می‌شود.

ای کاش که نتایج این گفتار و کردار به همین جشنواره ختم می‌شد. به نظر با این وضعیت دیگر باید با سینمای مستقل و سینمایی که بالذات دغدغه‌اش سینما باشد، خداحافظی کرد. سینمای رسمی داخل ایران که به‌زعم مدیر سینمایی در جشنواره فجر تحویل شد گویی شعبه‌ای از جشنواره عمار شده است. فیلم‌هایی با رویکردی ایدئولوژیک مبتنی بر ساخت سیاسی یا مخاطبان خاص و محدود خودش در کنار کم‌دی‌های مبتذل بر سینماها سیطره خواهد زد. آن بخشی از سینماگرانی هم که سودای جشنواره خارجی داشتند و از همان خلق ایده فقط به جشنواره خارجی فکر می‌کردند، گسترده‌تر خواهند شد و شاهد حضور سینماگران ایرانی بیشتری از داخل و خارج در جشنواره‌های خارجی خواهیم بود. مسئله این است که دغدغه هیچ‌یک از این دو طیف سینما نخواهد بود و از همان ابتدا برای پسند عده‌ای خاص دست به خلق و تولید می‌زنند. بوالعجب مدیرانی که چنین چیزی را نمی‌بینند و به خیال خودشان بساط سینمایی که سیاه‌نمایی می‌کرد و ناامیدی رواج می‌داد، دیگر جمع شده است. کاش این مدیران حداقل در خلوت با خودشان فکر کنند که آیا همه تولیدات آنها اندازه یک فیلم ایرانی که اخیراً در جشنواره خارجی نمایش داده شد و نسخه قاچاق آن منتشر شد، دیده خواهد شد؟



نگار: محسن وثایی/ایرنا

همان کاستومایز. به این معنا که کسب‌وکار محصولش را بر حسب نیاز و خواست مشتری خاص طراحی می‌کند. احتمالاً دولت آقای رئیسی با عنایت به این مفهوم سیاست‌های خود را تنها برای گروهی خاص از جامعه در همه حوزه‌ها، از پزشکی گرفته تا مسکن و گردشگری طراحی می‌کند. در این میان سیاست‌های فرهنگی هم ویتترین است و جشنواره فجر مهم‌ترین دوره‌ی فعالان و مخاطبان این سیاست‌گذاری.

اگر سال‌های قبل در کنار فیلم‌های سفارشی نهادهای دولتی و حاکمیتی چند فیلم مستقل‌تر هم وجود می‌داشت، این جشنواره دیگر رقابت میان روابط عمومی حوزه هنری، فارابی و اوج است که سیم‌رغ کدام‌یک بیشتر است. البته که آقای خزاعی هم اینجا یک لغزش زبانی دیگر داشت؛ آنجا که برای توجیه حجم فیلم‌های سفارشی از بزرگانی چون کیارستمی، بیضایی و مهرجویی نام می‌برد



نیست و سکاندار سینمای این ملک، کسی است که دختران خردسالش چادری اند. الله اکبر. باری! آن‌که می‌گفت: آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت، اگر چه از دست زاهدان ریایی به تنگ آمده بود، اما در دوران او، زاهدان ریایی دست‌کم اسباب ظاهری زهدورزی و ریاکاری را به تمامی در اختیار داشتند. یعنی حداقل بلد بودند آیه‌ای، حدیثی و روایتی را به‌گونه‌ای بخوانند که دل خلق از همه‌جایی خبر را ببرند و گروهی را به این شبهه افکنند که اینان مردان خدایند. در روزگار ما اما همین مقدار زحمت را لازم نیست بر خود هموار کنید. کافی است بلد باشید چگونه با حرارت و عصبانیت، شعار انقلابی سر دهید و هر کسی را که در شمار خودی‌ها نبود، به ضدیت با اسلام، انقلاب و نظام متهم کنید و به ظواهری همچون چادر و انگشتر عقیق بیش از هر چیز دیگری اهمیت بدهید و به هرکسی که گفت، یک‌ساعت تفکر برتر از هفتاد سال عبادت است، هیچ وقتی ننهید و به خود حکیم ایرج میرزا که فرمود، صورت را نکو بگیرید و بی خیال معنا شوید، گوش جان بسپارید تا از خیر دو جهان نصیبی تام و تمام ببرید.